

عیلام*

یکی از سرچشمه‌های تمدن

- ۲ -

اولین تماس عیلام پس از آنکه این کشور بتازگی وارد زندگی سیاسی و تاریخی خود گردیده بود، بادولت آکاد، در حدود هزاره سوم پیش از میلاد، صورت گرفت. این دور مصادف با رونق و قدرت آکاد در زمان پادشاهی سارگن ۱ است، که در عیلام توفیق‌های فراوانی کسب کرده بود، و نفوذ تمدنی این سرزمین در عیلام بقدری شدید بود که حتی خط و زبان آکادی را نیز پذیرفته بود. پس از سارگن، مانیشتوسو^۲ شاه آکاد، در شمال شرقی عیلام به فتوحاتی نائل آمد و در کتیبه‌ای که از او باقی مانده ذکر شده که «سی و دوشهر را در مملکت عیلام» بتصرف آورده است. این اشغال همچنان ادامه داشت تا هنگامیکه آکاد از اعتبار افتاد و سومر جای آنرا گرفت و اینبار عیلام تحت نفوذ حکومت و فرهنگ سومر قرار گرفت. در حدود سال ۲۲۵۴ ق. م. نفوذ سیاسی و فرهنگی سومر در عیلام بحد اعلائی خود رسید، چنانکه در شوش بافتنخار بورسین^۳، شاه سومر معبدی برپا کرده بودند، و مراسم مخصوص خدایان را برای وی انجام میدادند.

پس از ۳۰ سال، دوره فوق سومر نیز پایان پذیرفت، و سرانجام بافتح شهر اور توسط کوتیر ناهونته^۴ شاه عیلام امپراطوری سومر مضمحل گردید. این زمان که مصادف با سلطنت شاهان انزان در عیلام میباشد، نوعی تحولات سیاسی و فرهنگی در راه شکفتگی اصلت ملی، و عظمت بخشیدن مملکت بوجود آمد. پوزور این شوشیناک^۵ شروع بایجاد هنر ملی کرد، و عیلام را از زیر تسلط معنوی سومر بیا بیرون کشید. شاهکار این دوره، بخصوص يك مجسمه بزرگ الهه ناروندی^۶، از ارباب انواع مهم شوش است، که روی شیرهایی نشسته و در دستهایش که روی سینه‌ها شده، يك جام و يك شاخه نخل دیده می‌شود.

پس از سقوط سومر، و تشکیل حکومت بابل، عیلام نفوذ بسیاری در این سرزمین یافت. در قرن ۱۴ ق م بابل تحت تسلط کامل عیلام درآمد. ولی این زمان مصادف است با قدرت گرفتن آشور که همین موضوع پس از چندی، سبب شکست عیلام و از دست دادن بابل گردید. در اواخر قرن ۱۴ ق. م سلسله جدیدی سر نوشت عیلام را در دست گرفت که مملکت را باوج عظمت مادی و معنوی اش رسانید و «عصر طلایی» عیلام را بوجود آورد. اعضاء این سلسله بنام «شاهان شوش»، که مبین نوعی حکومت ایالات متحده دو گانه بود، و یا تحت عنوان

Bursin - ۳

Manishtusu - ۲

Sargon - ۱

Narundi - ۶ Puzur In - Shushinak - ۵ Kùtir Nahhunteh - ۴

«عظمت بخش امپراطوری» خوانده می شدند. در زمان این سلسله میبایستی حدود عیلام از طرفی تا خلیج فارس، و از طرف دیگر تا شیراز که ۷۰۰ سال بعد از آن تاریخ، تخت جمشید در آن بنیاد، کشیده شده باشد. مهمترین شاه این سلسله اونتاش گال ۱ میباشد که زمان سلطنتش از سال ۱۲۶۵ تا ۱۲۴۵ ق. م. بوده است. وی مؤسس شهری جدید بنام دوراوتناش ۲ میباشد، که امروزه به چغازنبیل معروف است، و معبدی که اصطلاحاً «زیگورات» ۳ خوانده می شده، در آن بنا نهاد. هدف وی از بنای این معبد آن بود که تمام مذاهب و آئینهای مختلفی را که در حدود امپراطوری وجود داشت در آن گرد آورد، تا بدین ترتیب علاوه بر وحدت مادی بقلمرو خود وحدتی معنوی نیز بیخشد. این شوشیناک ۴ خدای شوش را در مقدسترین جایگاه معبد قرارداد، و بنای این کارشوش را از لحاظ معنوی نیز در رأس سایر شهرها نهاد. طرز بنای «زیگورات»، که مختص عیلام میباشد، عبارت از برجی طبقه دار و پله دار بوده که از پائین بیابا، از حجم آن کاسته میشده و در طبقه بالا معبد این شوشیناک خدای خدایان قرارداد شده که بعیلامی «اولهی» ۵ یعنی جایگاه خدایان نامیده میشده، و در طبقات دیگر خدایان قرارداد شده اند. این بنا مجموعه ای از هنر معماری نقاشی و لعابکاری زمان است، که اوج هنر عیلام را میسرساند، و برای اولین بار در تاریخ فن لعابکاری در مورد بنا را در این «زیگورات» بکار برده اند.

گرداگرد معبد میدانگاهی قرارداد شده که بدورش حصار کشیده شده بوده، و هفت در داشته. تزیینات این درها نیز که بارشته های شیشه ای مارپیچ که در تیرهای چوبی کار گذاشته شده بود، بسیار جالب، و زیبا است. شاه و ملکه، در جانب جنوب شرقی، یعنی مقدس ترین قسمت معبد، صفا و مبارک گاهی داشته اند و این مجموعه عظیم قلب و مرکز شهر دوراوتناش را تشکیل میداده که «زیگورات» مسلط بر آن بوده است. با تخصیص دادن قسمتی از این بنا به شاه و ملکه، ایشان خود را در کار خدائی وارد کرده، و مقامی الهی یافته بودند. محوطه جلوی اقامتگاه شاه بصورت میدان سان ترتیب یافته بود، و در همین میدان بقضاوت مینشسته اند. در زمان جانشینان اونتاش گال، این شهر از اهمیت افتاد و اغلب آثار هنری، و مجسمه های آنرا بشوش حمل کردند، و بتدریج دوراوتناش متروک و فراموش گردید. در زمان اونتاش گال، بابل همچنان تحت تسلط عیلام قرارداد، و جانشینان وی حتی تا شهر مقدس نیپور پیش رفتند، و غنائم بسیار بیچنگ آوردند.

در قرن ۱۲ ق. م شوش پایتخت سلسله جدیدی گردید، و تمام مظاهر قدرت عیلام در این شهر تمرکز یافت. در این قرن عیلام همچنان در اوج قدرت و عظمت بسر میبرد. شاهان این سلسله نیز با بابل جنگهای متعددی کردند، و فتوحاتی نصیبشان شد. در سراسر قلمرو حکومت، اینیه و آثار فراوانی ساختند تا بدین وسیله تملک و تسلط خویش را بر نواحی متصرفی ثابت، و محرز نمایند، و بخصوص در عظمت بخشیدن شوش، قلب امپراطوری، سعی بسیار مبذول داشتند. مهمترین این شاهان، شیلک این شوشیناک ۶ میباشد. از این زمان مجسمه ها و

ظروف بسیاری کشف شده ، که بعضی از آنها مورد تقلید کامل هنرمندان ایرانی در هزاره اول قرار گرفته است . قبور متعددی نیز که دارای تاریخهایی تا نیمه دوم هزاره دوم میباشد ، کشف گردیده ، که آلات و ادوات بسیاری در آنها یافت شده است . ولی مهمترین این قبور سردابهایی با اطاق قوسی است ، که یک یا چند مرده از افراد یک خانواده را بمرور در آنها دفن میکرده اند . شیلهک این شوشیناک که دنباله فتوحات پدران خود را در بابل گرفته بود تا کورکوک پیش رفت و خلاصه سراسر دره های دجله ، قسمت اعظم ساحل خلیج فارس ، و سلسله جبال زاگرس را تحت تسلط در آورد . در این زمان سراسر ایالات غربی نخستین امپراطوری را در این سرزمین تحت تسلط عیلام تشکیل دادند . همراه با فتوحات مادی ، از لحاظ معنوی نیز عیلام با دیگر شگفتگی فراوان یافت ، خود را از تسلط نفوذ فرهنگی و تمدنی بیگانه بکلی بیرون کشید و موجد هنر و فرهنگ ملی و اصیلی گردید . کتیبه ها بیشتر بخط و زبان عیلامی نوشته میشد ، این شوشیناک خدای ملی گردید و پادشاهان و خاندان سلطنت در زمان حیات خدا محسوب میشدند .

این عظمت و قدرت دیری نپائید و در پایان هزاره دوم انحطاطی سریع در تاریخ عیلام بوجود آمد . سبب آن تأسیس سلسله ای جدید در بابل بود که بر سر تصرف عیلام پادشاهان آشور بمبارزه پرداخت . سرانجام نبوکدنصر (بخت النصر) شاه بابل از این سلسله جدید طی جنگهای سختی عیلام را شکست داد و شوش را تصرف بابل در آمد .

این زمان عیلام از صفحه تاریخ محو شد و از این تاریخ (سال ۱۱۴۰ ق . م .) تا سه قرن ، از او خبری نمی یابیم .

در بین النهرین ، دو قدرت بابل و آشور با منازع مقابل یکدیگر قرار گرفتند ، و هر یک برای تسلط بر دیگری دست بکوشش عظیم زدند . سرانجام در زمان «تیکلات پیلارس سوم» ، ۲ ، که بابل زیر سلطه آشور درآمد ، آشور با عیلام همسایه گردید ، و از این پس بین عیلام و آشور تماس مداومی مشاهده میگردد .

در بین قرون ۱۲ و ۸ ق . م اطلاع زیادی از تاریخ عیلام نداریم . دلیل این بی اطلاعی از بین رفتن اسناد و مدارک است ، نه از محلال مملکت . زیرا پادشاهی که در دست میباشد ، در این هنگام عیلام آباد و از وفور نعمت برخوردار بوده است . این شواهد عبارتند از قبور بزرگ خانوادگی ، که در آنها جواهرات ، و ظروف تجملی یافت شده ، و بعلاوه در اکتشافات دیگر ظروف لعابدار بسیار زیبا ، و سایر مجسمه های تزئینی که تاریخ آن تا حدود قرن ۸ و ۷ ق . م . میرسیده بدست آمده است .

در این دوره پدیده جدیدی نمودار میگردد ، و آن استقرار عناصر جدید قبایل پارسی در همسایگی عیلام میباشد ، که در ضعف و نابودی آن اثر بسیاری داشته است . پارسها در حدود ۷۰۰ ق . م در پارسیوماش مستقر شدند ، و عیلام دیگر آن قدرت را نداشت که از استقرار آنان جلوگیری کند . پس از مدتی آنان را نیز تصرف کردند ، و رؤسایشان عنوان شاه گرفتند ، و قلمرو عیلام منحصر بمنطقه سوزیان گردید . ولی پارسها ظاهراً تا آخر عمر عیلام ، سلطنت شاهان آنرا بر رسمیت میشناخته اند .

از این زمان بی‌عباردیگر نزاع بین آشور و عیلام بسختی آغاز می‌گردد ، و معلوم می‌شود که عیلام باردیگر جان تازه‌ای یافته‌است . این بار منازعه بر سر بابل درگیر شد که ابتدا فتح با عیلام بود ، ولی پس از چندی ، در زمان سناخریب (۱) ، آشور عیلام را شکست داد و سپاهیانش را بر زمین خودشان بازگردانید ، و بابل را تصرف کرد . در این دوره مشاهده می‌شود که بار دیگر اوضاع عیلام بسیار آشفته و شیرازه امور بکلی از هم پاشیده شده و بین امرای محلی ، منازعاتی درگیر بوده که منجر بکشتار و ویرانی گردیده است . این وضع همچنان ادامه داشت تا زمان آشور بانپیال ، مقتدرترین شاه آشور که بزندگی عیلام خاتمه داده شد .

آشور بانپیال ، در اقدامات ، و جنگهای اولیه ، موفق شد از ناپسامانیهای داخلی استفاده کند و عیلام را بدو بخش تقسیم نماید ، و هر یک را بحاکمی از خاندان سلطنتی ، که خود او انتخاب کرده بود ، بسپارد . در بین این دوره ، تا تسخیر کامل عیلام ، اغتشاشات داخلی بر ضد آشور مشاهده می‌شود ، که هر بار سرکوب شده . سرانجام آشور بانپیال تصمیم نهائی خود را برای اضمحلال کامل عیلام گرفت ، و در زمان سلطنت هومبان هالداش (۲) دوم ، قوای آشور عازم عیلام شد . ابتدا مادا اکتون فتح گردید ، و باین فتح . معابر کرخه بروی سپاهیان دشمن گشوده شد . سپس در سال ۶۴۰ ق.م. شوش تسخیر و بختاک و خون کشیده شد ، و در تعقیب شاه عیلام ، که از مقابل سپاه دشمن میگریخت ، شهرهای دیگر از جمله دورا و نتاش بتصرف دشمن درآمد . سپاه آشور از رود آبدیز گذشت ، و به هیدالو ، که شاید ناحیه شوشتر کنونی باشد و از آنجا بنخستین کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری ، که مشخص سرحد غربی دولت پارسوماش (هخامنشی آینده) بود ، رسید .

بدین ترتیب عیلام ، بدست آشور از بین رفت ، و بدو بخش تقسیم شد : قسمت شمالی ، یعنی انزان ، بدست پارسها افتاد ، که از مدت‌ها پیش در این ایالت سکونت داشتند ، و برای خویش حقی قائل بودند ، و در دوره ضعف عیلام و پیش از درگیری آن با آشور چنانکه گفته شد ، چیش پیش (۳) یکی از روسای پارس و مؤسس حکومت هخامنشی ، این ایالت را عملاً در تصرف داشت ، و عنوان «شاه انشان» بخود گرفته بود . قسمت جنوبی که شوش نیز در آن واقع بود بتصرف آشور درآمد .

آشور بانپیال هر چه را که خوب و نفیس بود ، بغنیمت با آشور فرستاد ، انبیه و آثار را با خاک یکسان کرد ، مردم را یا کشت و یا پراکنده ساخت ، و حتی دستور داد تا ماریتو (۴) شاه سابق ، و هومبان هالداش شاه وقت را بر ابراهاش بستند ، و مجبورشان ساخت که عرابه سلطنتی را تا معبد آشور (۵) . خدای بزرگ مملکت آشور بدوش کشند . پس از این فتح کنیه‌ای از آشور با نیپال برجای مانده است ، که با نقل آن چگونگی اضمحلال عیلام بخوبی آشکار می‌گردد :

Humban Haldash - ۲

Senakhrīb - ۱

۵ - خدای آشور که بشکل

Tamaritu - ۴

Chish - Pish - ۳

صفحه گردد و بالاداری که منظور همان خورشید باشد ، مجسم شده است.

«من شوش، شهر بزرگ مقدس، مسکن خدایان ایشان، مأوای اسرار ایشان را بنا بخواسته آشور و ایشتار (۱)، فتح کردم. وارد کاخهایش شدم، و باشادی و بشارت در آنجا اقامت گزیدم. در گنجهایش را گشودم که در آنها طلا و نقره خواسته و مال فراوان بود. آنچه را که شاهان پیشین تاشاه کنونی عیلام، در آنها گرد آورده بودند، و تابحال هیچ دشمن بجز من، بر آنها دست نیافته بود، بمنزله غنیمت در تملک گرفتم. طلا و نقره، خواسته و مال سومر، آکاد، کاردونیاش (۲) (با بل) که شاهان پیش عیلام مکرر غارت کرده، و به عیلام آورده بودند... زینت آلات. نشانهای سلطنتی، سلاحهای جنگی... همه ائانه قصورشان، که (شاه) روی آنها جلوس میکرد، میخواستید، (ظروف) که در آن غذا میخورد آنها را بمنزله غنیمت، بمملکت آشور آوردم.

من «زیگورات» شوش را از آجرهایی که با سنگ لاجورد لعاب شده بود، من (نوعی) تزئینات بنا را که از مس صیقلی یافته ساخته شده بود، شکستم. شوشیناک خدای اسرار آمیز، که در مکانهای اسرار آمیزی اقامت دارد، واحدای ندیده است که او چگونه خدائی میکند، سومود و (۳)، لاگامار ۴... این خدایان و این الهها بازینت آلاتشان، ثروتشان، ائانهشان، و روحانیانشان (همه را)، بعنوان غنیمت، بمملکت آشور آوردم. سی و دو مجسمه سلطنتی را که از طلا، و نقره، و مس، ریخته و با مرمر سفید (تراشیده شده) بود... بمملکت آشور آوردم. تمام شدوها (دیوان)، و لاماسوها ۶، نگهبانان معابد را بدون استثناء، از بین بردم، (مجسمههای) گاوهای نر خشمناکی را که زینت بخش درها بودند، از جا کندم. معابد عیلام را با خاک یکسان کردم و خدایان و الهههایش را بیاد یغما دادم. سپاهیان من وارد بیشههای مقدسش شدند، که هیچ بیگانهای از کنارش نگذشته بود، اسرار آنرا دیدند، و با آتش سوختندش.

من قبور پادشاهان قدیمی و جدیدش را، که از ایشتار پروردگار من نهرا سیده بودند، و پادشاهان پدران من صدمه رسانیده بودند، ویران و متروک ساختم. (اجساد) آنها را در معرض خورشید قرار دادم، استخوانهایشان را بمملکت آشور آوردم. من از ائیموها (ایشان) (ارواح خدایان) آرامش و راحتی را با جلوگیری از تقدیم هدایای تقدینی، و آشامیدن مشروب بافتخار آنان، سلب کردم، من در فاصله یک ماه و بیست و پنج روز راه، ایالت عیلام را تبدیل بیک ویرانه و صحرای لم یزرعی کردم. من در دهن نمک و سیلهو ۲ پروراندنم. من دختران شاهان، زنان شاهان، تمام خانواده قدیمی و جدید شاهان عیلام، شهر بانان، و شهرداران دهاتش... تمام متخصصین بدون استثناء، ساکنین مرد و زن... چهارپایان بزرگ، و کوچک را که تعدادشان از ملخ بیشتر بود، بمنزله غنیمت به مملکت آشور فرستادم. خرهای وحشی، غزالها، تمام حیوانات وحشی (بدون استثناء)، از برکت وجود من (در شهرهای آنان) براحقی زندگی خواهند کرد. ندای انسانی (صدای)، سم چهارپایان بزرگ

۴ - ایشتار رب النوع دیگر آشور، که دستیار خدای آشور بوده است.

۲ - Kardūniash - ۳ - Sumudu - ۴ - Lagamar - ۵ - Shedū
۶ - Lamasu - ۷ - Etimu - Silhu

و کوچك ، فریادهای شادی ... بدست من از آنجا رخت بر بست ۱ .
 پس از این واقعه دیگر حکومت عیلام کمر راست نکرد . زیرا اصولا با ظهور وضعی جدید در منطقه خاورمیانه ، عصر عهدعتیق و امپراطوریهای عظیم پایان رسیده بود ، چنانکه همین موضوع نیز چند سال بعد سبب از بین رفتن آشور مقتدر گردید .
 با وجود آنکه عیلام با خاک یکسان شد ، مردمش از دم تیغ گذرانیده شدند ، نفاس و گنجینه‌هایش بینما رفت ، معهدا چیری نگذشت که بار دیگر در عهد حکومت هخامنشی ، عظمت سابق خود را باز یافت ، وشوش از مهمترین پایگاههای فرهنگی ، اقتصاد و سیاسی امپراطوری هخامنشی گردید ، و تا قرون بعد نیز این خصوصیت را از دست نداد . فرهنگ ، و تمدن عیلام تا مدتها حتی تا دوره ساسانیان هنوز ملهم هنرمندان ایرانی بود .
 سخن خود را با گفته یکی از مستشرقین فرانسوی خاتمه میدهم که گفته است :
 «عیلام در صحنه دنیای کهن ، قهرمان بزرگی است» ۲ .



۱ - نقل از کتاب عیلام تألیف، پیر آمیه ، ترجمه دکتر شیرین بیانی ، تهران ۱۳۴۸

س ۷۰ و ۷۱

۲ - از مقدمه آندره پارو André Parrot بر تاریخ عیلام پیر آمیه . ص ۱۶ .